



**QR گفتگوی کوتاه**  
حامد جیروودی  
با علی انصاریان را  
اینجا می توانید بشنوید

**جمع خوانی**

**حامد جیروودی / خبرنگار**

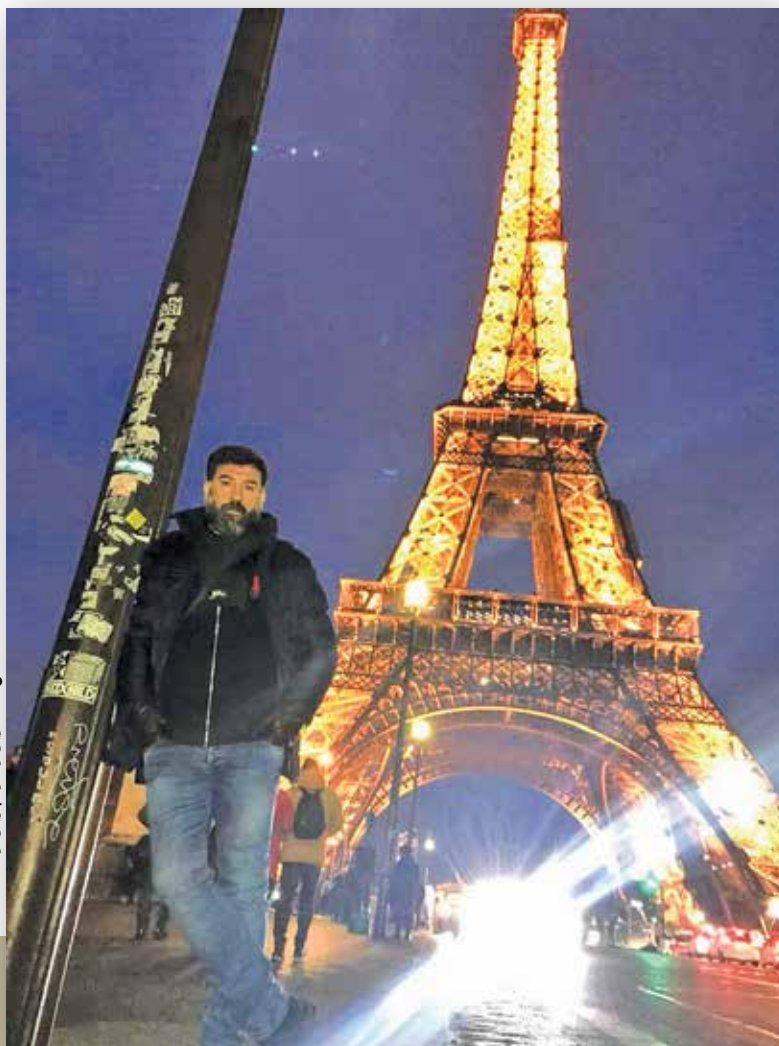
**او درباره علی انصاریان نوشته و مصاحبه و صدایی که برای اول بار در «ایران جمعه» منتشر می شود**



در ارتباط بودیم و علی با آن روحیه شاد و بی آلاش خود، همیشه کاری می کرد و چیزی می گفت که بخندیم و تبدیل شده بود به صمیمی ترین دوست فوتبالی ام. وقتی رفت، داشتم پیام های رد و بدل شده مان را چک می کردم که به این وویس رسیدم. پیام صوتی که در آن من از علی درباره چرایی علاقه اش به سینما پرسیدم و علی گفته بود: «سلام حامد جون، من الان پاریس هستم. ۳ روز آمستردام بودم. الان اومدم ۳ روز پاریس و بعد هم بروکسل. راجع به صحبتی که کردی، من دور و بر خانه مان ۴ تا سینما بود و از اول هم چون ویدئو می خریدیم و اجاره می کردیم، خیلی درگیر سینما بودم. دایی من کسی بود که فیلم اجاره می داد و به خاطر همین، تمام فیلم های ایرانی و خارجی، از وسترن گرفته تا فیلم های بروس لی و راکی و چکی چان و فیلم های هندی و هر فیلم دیگری را می دیدم. از فیلم های قدیمی هم تمام فیلم های بهروز وثوقی و فردین و ایرج قادری را تماشا می کردم تا رسید به زمانی که سینما رفتن ما ادامه پیدا کرد. پدرم سینما را دوست داشت و من شاید فیلم «فرار به سوی پیروزی» را ۱۰ بار تماشا کردم. اجاره نشین ها را ۱۰ بار دیدم. مادر را هم همین طور. فیلم هایی که عاشق شان هستم. شاید اگر بخواهم از ۱۰ فیلم مورد علاقه ایرانی ام نام ببرم، ۴ تای آنها از وثوقی باشد که نمی شود چشم مان را به روی این فیلم ها بندیدم و نگاه شان نکنیم. فیلم هایی که در تاریخ ما بوده اند و هر کدام شرایطی داشته اند. من فیلم هایی را دیده ام که دوست شان داشته ام. از «بایکوت» گرفته تا «بایسکل ران» و

فیلم هایی که همه ما با آنها خاطرات خوبی داریم. از بازی کردن بازیگرانی مثل سعید راد در «عقاب ها» یا جمشید هاشم پور که ۲۰ بار برای دیدن بازی اش در صف سینمای میدان خراسان می ایستادم، تا «فرار به سوی پیروزی» با بازی پله. روزهایی که «دادا» و «برزخی ها» را می دیدم. خب در این شرایط، وقتی وارد سینما شدم، سعی کردم نقش آدم هایی را بازی کنم که دوست شان دارم. پلیسی را بازی کردم که دوست داشتم یا خلبانی که آرزویش را داشتم. پدر باشم. برادر باشم. برادر بزرگ تر. رفیق باشم. آدمی که همیشه سعی کرده در زندگی اش یک چیزی یاد بگیرد. به همین خاطر، سعی کرده ام تا آدم ها را ببینم و بشناسم و بعد جای آنها باشم. با بدبختی های شان و زندگی های سختی که پشت سر گذاشته اند. هر فیلمی را هم برای بازی انتخاب نمی کنم و اگر هم بازی در فیلمی را بپذیرم سعی می کنم مثل سریال «محکومین» باشد که مورد استقبال بسیاری از مردم قرار گرفت. من فیلم بازی نمی کنم بلکه با کاراکترهایم عشق بازی می کنم و سعی می کنم تا نقش هایم را درست انتخاب کنم و اتفاق های خوبی برایم بیفتد.»

بله اتفاق های خوب هم برای علی افتاد و او به جشنواره فیلم فجر رسید. او خودش نبود تا ببیند همه ایستاده تشویقش می کنند اما روحش حتماً شاد است و فکر می کنم علی هنوز دارد می خندد. با آن فقهه های از ته دل که همه دوستش داشتیم.



عکسی که انصاریان از سفر به پاریس فرستاد

← سال ۷۷ بود که برای اولین بار برای تماشای یکی از بازی های پرسپولیس به ورزشگاه آزادی رفتم. دیدار مقابل سپاهان که باعث شده بود استادیوم مملو از تماشاگر باشد. قبل از شروع بازی خیلی ها، محو تماشای تمرینات احمد رضا عابدزاده بودند و من هم مثل آنها مبهوت حرکاتش شده بودم. در این بین جوانی با شماره ۱۸ وارد زمین شد که توجهم را به خودش جلب کرد. مدافع جدید تیم یعنی علی انصاریان که سال ۷۶ بازی او مقابل پرسپولیس در فجر سیاسی را دیده بودم. بعداً فهمیدم که خانه پدری علی در محله غیائی نزدیک اتوبان آهنگ (محلای) است و من به عنوان یک نوجوان عشق فوتبال پرسپولیس هر وقت از این محله رد می شدم، آرزو می کردم انصاریان را ببینم که نشد؛ اما سال ۸۳ که خبرنگار شدم و به ورزشگاه کارگران می رفتم تا گزارش تمرین پرسپولیس را تهیه کنم، بالاخره انصاریان را دیدم که حالا یکی از ستاره های تیم شده بود اما من دیگر کسی نبودم که دنبال ستاره ها بدم. آن روزها علی با حضور در قسمت هایی از سریال «زیر آسمان شهر» و «نقطه چین» و سکانشی کوتاه در فیلم سینمایی «پاداش سکوت»، علاقه اش به سینما و کلاً بازیگری را علنی کرده بود. خلاصه گذشت تا اینکه انصاریان از فوتبال خداحافظی کرد و به صورت جدی وارد دنیای بازیگری شد. حضورش در سریال «کیمیا» با گریمی متفاوت و در نقشی منفی باعث شد تا به علی پیشنهاد مصاحبه بدهم و او هم پذیرفت و از آن به بعد بود که دوستی خیلی خوبی بین ما شکل گرفت و انصاریان در هر پروژه ای که برای بازی حاضر می شد، عکس ها و اخبارش را برایم می فرستاد تا در رسانه کار کنم. آنقدر با ذوق و علاقه از کارهایش می گفت که آدم کیف می کرد از این همه ذوق و شوقی که این پسر برای کاری که انجام می داد، داشت. خودش هم می دانست که کار سخت تری نسبت به دوران فوتبال دارد و شاید به این راحتی او را در سینما نپذیرند اما علی که بخیه های دوران مصدومیت در فوتبال را بارها به جان خریده بود، این بار می خواست «صورت زخمی» سینما باشد و تا آنجا که می تواند توانش را برای درخشش جلوی دوربین بگذارد. برای خودم هم جای تعجب داشت که چه شده که او اینقدر به سینما علاقه مند شده و برای همین یک بار این موضوع را با او در میان گذاشتم. علی برای سفری به پاریس رفته بود و برای همین با وویس در تلگرام با هم کمی گپ زدیم اما پیش نیامد که این صحبت ها را در قالب گفت و گو جایی منتشر کنم و حالا دیگر علی نیست و حیف. چه کسی باورش می شود این جمله که علی انصاریان دیگر نیست. نمی دانم خوب است یا بد، اما من زیاد اهل رفاقت با ستاره های فوتبال، آن هم در اوج دوران شهرت فوتبالی شان نیستم اما علی فرق داشت و دوستی با او برایم ویژه بود. به هر صورت من خبرنگار میدانی نبودم و قرار نبود همه جایی که او و کسانی دیگر مثل او حضور دارند من هم باشم؛ به همین دلیل کم همدیگر را می دیدیم اما خیلی با هم

**کوتاه با علی انصاریان که جوانمرگی به هیچ عنوان برازنده اش نبود**

**فوتبالیستی که می خواست  
«صورت زخمی» سینمای ایران باشد**